

## داستان بی‌پایان : دمکراسی و صلح

تاریخ ارائه : ۸۰/۱/۲۹ تاریخ تصویب : ۸۰/۶/۱۹ نویسنده : میریام فندیوس المان

مترجم : شهروز ابراهیمی

کلید واژه‌ها

دمکراسی، صلح، دمکراتیک، صلح لیبرال، جنگ لیبرال، نظم‌های منطقه‌ای، دولت‌گرا، ملت‌گرا

چکیده

در این مقاله با بررسی و تقدسه کتاب آشنا می‌شویم که به موضوع ارتباط صلح و دمکراسی پرداخته است و این فرضیه مورد کنکاش قرار گرفته که کشورهای دمکراتیک و لیبرال هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند. مترجم در مقدمه خود به ابهامات این فرضیه پرداخته است و تک عاملی کردن رخدادهایی چون صلح و جنگ را رد می‌کند. با بررسی این سه کتاب به سه دیدگاه برمی‌خوریم که عدم اجماع در فرضیه فو را نشان می‌دهد به نحوی که اسپنسر ورت بیشترین، سالینگن کمترین طرفداری را از فرضیه فو کرده‌اند و جان اوئن در بین این دو موضع قرار دارد.

مقدمه مترجم

نوشتار زیر درباره موضوع "صلح دمکراتیک" است که نویسنده در آن به بررسی سه کتاب تحت عناوین "صلح لیبرال، جنگ لیبرال" جان اوئن، "نظم‌های منطقه‌ای در آغاز قرن" اتل سالینگن و "جنگ هرگز" اسپنسر ورت می‌پردازد. موضوع صلح دمکراتیک از موضوعات مجادله برانگیز در روابط بین‌الملل است و اتفا نظری بین پژوهشگران روابط بین‌الملل درباره این موضوع وجود ندارد. فرضیه آن این است که : «کشورهای دمکراتیک و لیبرالی هرگز با یکدیگر به جنگ نمی‌پردازند و تعارضهای احتمالی آنها به طور مسالمت‌آمیز حل و فصل می‌گردد». بر این اساس این موضوع یک ویژگی تجویزی و هنجاری دارد؛ هواداران این نظریه بخصوص لیبرالها و نئولیبرالها بر این اعتقادند که کشورها هر اندازه به سوی ساختارهای دمکراتیک حرکت نمایند و هر اندازه ایده‌ها و نهادهای مرتبط با دمکراسی توسعه یابد به همان اندازه نیز محیط بین‌المللی از امنیت بیشتری برخوردار می‌شود و جنگ و تعارض نیز محدود خواهد شد.

اما این موضوع و فرضیه آن، ابهامات زیادی دارد. اول اینکه دارای "خطای تک عاملی" است. در حوزه بین‌الملل اکثر پدیده‌ها و رخدادها بویژه صلح و جنگ علل متعددی دارند و آنها را نمی‌توان تنها به یک عامل محدود نمود. بنابراین، طرفداران جدی صلح دمکراتیک همواره در ارائه و اثبات فرضیه خویش با مشکل مواجه هستند. انبوهی از انتقادات مثل انتقادات نئورئالیستها و رئالیستها که توزیع قدرت و ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل را از عوامل مهم عدم امنیت و وقوع جنگ می‌دانند و نیز تکوین‌گرایان (Constructivists) که مناسبات دولتها و ائتلافات را موجد آنارشی نظام بین‌المللی می‌دانند، همگی حاکی از مشکل اثبات این فرضیه است. دوم اینکه تاریخ عملی روابط بین‌الملل همواره شاهد تعارضها و منازعاتی بوده‌است که این موضوع را با تردید مواجه می‌سازد؛ مانند تعارضات و منازعات بین آلمان - فرانسه، انگلیس - آمریکا، اسپانیا - آمریکا و غیره. سوم اینکه، خود تعریف مفهوم دمکراسی و تبیین پدیده صلح دمکراتیک مباحثه‌آمیز است. و بالاخره اینکه این موضوع احتمالاً ارزشی است و بشدت به ایستارهای ارزشی و محیطی محققان گره خورده‌است.

همان‌گونه که ذکر شد، بین محققان در این زمینه اتفاق نظر وجود ندارد. سه کتاب بررسی شده بخوبی این عدم اجماع را نشان می‌دهد. اگر این سه کتاب کنار هم گذاشته شوند و مطالعه گردند تصویر مناسبی از موضوع صلح دمکراتیک ارائه خواهند داد. سه کتاب بررسی شده طیفی از بیشترین طرفداری تا کمترین طرفداری از صلح دمکراتیک را دربردارند. از این میان، اسپنسر ورت طرفداری بیشتری نشان داده، سالینگن کمترین طرفداری به عمل آورده و جان اوئن مابین این دو موضع قرار گرفته‌است.

رهیافت ورت "هنجاری - فرهنگی" است. هدف اصلی او نشان دادن این است که چگونه تفسیر هنجاری - فرهنگی او از صلح دمکراتیک - دمکراتیک و الیگارشیکی - الیگارشیکی مقدم بر دیگر رهیاftهای صلح دمکراتیک مثل رهیاft "انتخاب عقلانی - نهادگرایی" است. ادعای او این است که «نه تنها دمکراسیهای ناب [ و همچنین الیگارشیها ] تقریباً همواره از جنگ با یکدیگر اجتناب نموده‌اند بلکه آنها هرگز با یکدیگر نخواهند جنگید». تأکید او بر این نکته که صلح دمکراتیک "یا همه یا هیچ" است، در واقع تلاش و تبلیغی در جهت ارائه یک "قانون عمومی" برای تاریخ است. از نظر وی رهبران جمهورها به پذیرش عقاید و رویه‌های مباحث عمومی، مدارا و تساهل در اختلاف عقاید سیاسی و تطبیق دایمی و استفاده از شهروندان و مشارکت دادن آنها در قلمرو مباحث و مجادلات تمایل دارند و این امر به نتایج غیرخوشونت‌بار و راه‌حلهای رضایت‌بخش منجر می‌گردد. کتاب "جنگ هرگز" وی مصادیقی از یونان باستان، سوئیس قرن ۱۴، ایتالیای دوره رنسانس، روابط خارجی ایالات متحده در طی قرون ۱۹ و ۲۰ و مواردی از این قبیل را دربرمی‌گیرد.

سالینگن در کتاب "نظمهای منطقه‌ای" خود کمترین طرفداری از صلح دمکراتیک را به عمل آورده‌است. به اعتقاد وی "دمکراسی" هرچند شرط لازم صلح است ولی شرط کافی نیست. از نظر وی نه "دمکراسی" بلکه "ترجیحات آزادسازی اقتصادی" است که موجد همکاری وسیع منطقه‌ای می‌گردد. پس تفسیر سالینگن نه "فرهنگی" بلکه "اقتصادی" و بر محور "ائتلافات منطقه‌ای" است. او معتقد است که برای ائتلافات سیاسی، شایسته

است که از آزادسازی اقتصادی داخلی برای پیگیری همکاریهای منطقه‌ای طرفداری شود؛ زیرا سیاستهای خارجی معتدل و میانه‌رو، منابع داخلی را آزاد می‌گذارد و بیشتر ضامن حمایت بین‌المللی در شکل دسترسی به بازارهای جهانی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. با وجود این ائتلافات "دولت‌گرا - ملت‌گرا" انگیزه کمتری برای عملکرد مسالمت‌آمیز دارند؛ به این سبب که استراتژیهای همکاری‌جویانه، منابع حمایت داخلی آنها را به تحلیل می‌برد. از نظر وی، دولت‌ها دوستان و دشمنان منطقه‌ای خود را براساس نوع رژیم (آنچنان که ورت می‌گوید) انتخاب نمی‌کنند و همچنین سمت‌گیریهای رهبران به سادگی از ساختارهای رژیم ناشی نمی‌شود، بلکه به اعتقاد او "نوع رژیم" صرفاً یک متغیر واسط در تعامل با دیگر عوامل مهم در ایجاد تمایلات جنگ‌طلبانه است. از نظر وی دموکراسی همواره موجد صلح نیست. به اعتقاد وی همکاریهای منطقه‌ای ارتباط کمتری با نوع رژیم دارد تا با اینکه چه کسی در رژیم، حکومت را در دست دارد. برخلاف ورت، سالیگن مطرح می‌کند که انطباق نزدیک بین رفتار داخلی و خارجی دولت‌ها چندان ضرورت ندارد؛ یعنی دولت‌های بد همواره در سطح وسیعی بد عمل نمی‌کنند، بلکه برعکس رهبران غیردموکراتیک ممکن است در سطح گسترده‌ای به طور مسالمت‌آمیز عمل نمایند. به این سبب که آنها ممکن است نگران رقبای داخلی خودشان باشند؛ نیروی نظامی آنها از کارآیی لازم برای اقدام به جنگ برخوردار نباشد، و بالاخره اینکه ممکن است کمکهای اقتصادی بین‌المللی جهت سرکوب رقبای سیاسی داخلی آنها اهمیت حیاتی داشته باشد. در نتیجه اینکه از نظر وی کشورهای غیردموکراتیک لول‌های غیرقابل اجتنابی نیستند که مفروضات تئوری صلح دموکراتیک آنها را به کنار بگذارد.

هرچند بحث ائتلافی سالیگن بر شالوده رهیافت انتخاب عقلانی (rational choice) قرار دارد، ولی مغایر با رهیافت تکوین‌گرا نیست. همانند تکوین‌گرایان معتقد است که آنارشی، مشخص‌کننده یک جهان تعارض‌آمیز نیست، بلکه آنارشی چیزی است که ائتلافات آن را به وجود می‌آورد. به نظر سالیگن حتی یک ائتلاف بین‌المللی ممکن است مجبور به کنار گذاشتن استراتژیهای منطقه‌ای همکاری‌جویانه بشود.

تفسیر جان اوئن در کتاب "صلح لیبرال، جنگ لیبرال" رودرروی تفسیر ورت (تفسیر فرهنگی) قرار می‌گیرد. هرچند تفسیر اوئن برعکس تفسیر ورت از صلح دموکراتیک، "تفسیری نهادی - ساختاری" است، ولی با این حال او معتقد است که هر دوی این تفاسیر به موازات هم عمل می‌کنند و مکمل یکدیگرند. اهمیت "ایده‌های لیبرال" آن است که "نهادهای لیبرال" برای به تحقق رساندن و به فعلیت رساندن این ایده‌ها عمل می‌نمایند. اوئن بیان می‌کند که همین که بتوانیم اهمیت "پنداشتها (Perceptions)" را تشخیص دهیم و از تعاریف مطلق و دلخواهانه "لیبرالیسم" و "دموکراسی" پرهیزیم، بزرگترین "خلاف قاعده‌های بالقوه (Potential Anomalies)" می‌تواند به کنار گذاشته شود. بنابراین، آنچه که نمونه‌هایی از جنگ دموکراسیها با یکدیگر به نظر می‌رسد، ضدنمونه‌های ناب نیست؛ چرا که تقریباً در همه این بحرانها (بحرانهای بین دموکراسیها)، نخبگان لیبرال از یک طرف یا دو طرف درگیر، نظام سیاسی طرف دیگر را به مثابه [ نظام ] لیبرال پنداشته‌اند. اما اوئن همچنین به طور صریح شرایط و مقتضیاتی را طرح می‌کند که تحت آنها شرایط صلح لیبرال نقض شده‌است. او کاملاً برخی از

مصادیق تاریخی را از این حیث قبول می‌کند، بویژه مواردی که لیبرالها با فشارهای افراطی برای تمامیت ملیشان مواجه شده‌اند. این موارد در واقع هشدار به آنهایی است که از "قانون" صلح لیبرال بحث می‌کنند.

نکته دیگر در زمینه بررسی این سه کتاب این است که آنها را باید در یک زمینه گسترده و نه صرفاً در بستر صلح دمکراتیک مطالعه نمود. کتاب اوئن کمک شایان توجهی به فهم ما از سیاست خارجی آمریکا می‌کند که برای مورخان بین‌المللی می‌تواند جذاب باشد. کتاب نظمهای منطقه‌ای سالینگن به تشریح سازوکارهای علی می‌پردازد که یک اقتصاد جهانی همگرا را با صلح منطقه‌ای مرتبط می‌کند و به شکاف بین اقتصاد سیاسی بین‌المللی و مطالعات امنیتی پیوند می‌زند. کتاب "جنگ هرگز" ورت یک مطالعه گسترده و عمیق روابط بین‌الملل، از یونان باستان تا اروپای بعد از جنگ سرد را دربردارد.

نکته دیگر اینکه هر سه کتاب مشابهت‌هایی دارند. اول اینکه از نظر سه محقق، موضوعات سیاسی داخلی را نمی‌توان بدون "گشوده شدن جعبه سیاه دولتها" فهمید. دوم اینکه کتابهای اوئن و ورت از دوره‌های قبل از جنگ سرد بحث می‌کنند. از نظر ورت ارتباط بین دمکراسی و صلح دایمی امر جدیدی نیست و از نظر اوئن قدمت آن به زمانی می‌رسد که مردم، نهادهای دولت خود را به صورت لیبرال تعریف و مشخص کردند. سوم، هر سه کتاب از "دوگانه‌های" تئوری صلح دمکراتیک و نه از "تک‌گونه" آن صحبت می‌کنند. چهارم نویسندگان، "دمکراسی" و "لیبرالیسم" را به مثابه مفاهیم "زمینه‌ای" یا "ساختاری (Contextual)" به طور تاریخی در نظر می‌گیرند. از نظر اوئن و ورت آنچه اهمیت دارد درک و پنداشت از مفاهیم دمکراسی و لیبرالیسم در طول زمانها و فرهنگهای گوناگون است و نه تعریف دلبخواهی پژوهشگر از این مفاهیم. و بالاخره اینکه مطالعات موردی هر سه نویسنده کیفی است و از روشهای اختلاف و توافق، بُرهان خُلف، روش سنجیت و پیگیری فرآیند استفاده می‌کنند.

} } } }

(این سه کتاب بروشنی شرح می‌دهند که پژوهش بر له و علیه صلح دمکراتیک به وضعیتی رسیده است که آن را در موقعیتی مساوی و هم‌تراز با دیگر حوزه‌های پژوهش در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. به طور قطع، این سه کتاب را می‌توان با یک زمینه وسیعتری و نه صرفاً به طور ساده پیرامون موضوع صلح دمکراتیک مطالعه نمود. کتاب "صلح لیبرال، جنگ لیبرال" اوئن، کمک شایان توجهی به فهم ما از سیاست خارجی آمریکا نموده و برای مورخان دیپلماتیک که تنها اخیراً به پژوهش رفتار بین‌المللی آمریکا در دوره قبل از جنگ جهانی اول پرداخته‌اند، می‌تواند جالب توجه بوده باشد. کتاب "نظمهای منطقه‌ای" سالینگن اشارات بزرگی دارد: این کتاب به تشریح سازوکارهای علی که یک اقتصاد جهانی همگرا را با صلح منطقه‌ای مرتبط می‌کند پرداخته و به شکاف بین اقتصاد سیاسی بین‌المللی و مطالعات امنیتی پیوند می‌زند. و کتاب "جنگ هرگز" ورت که صریحاً به تئوری صلح دمکراتیک مبادرت می‌کند، یک چشم‌انداز عمیق روابط بین‌الملل از یونان باستان تا اروپای بعد از جنگ سرد به دست می‌دهد. با این حال، هر یک از این سه کتاب کمک مهمی به فهم ما از تنوع موضوع صلح دمکراتیک

می‌نمایند. این کتابها، بویژه وقتی اهمیت پیدا می‌کنند که کنار یکدیگر گذاشته شوند، چون آنها در طیفی قرار دارند که از بیشترین حمایت تا کمترین حمایت از صلح دمکراتیک را در بر می‌گیرند.

ورت طرفداری بیشتری از صلح دمکراتیک به عمل می‌آورد. او بیشتر و بالاتر از بسیاری از دیگر مدافعان صلح دمکراتیک پیش می‌رود که به گزاره‌های احتمال‌گرایی تن می‌دهند و بر اساس آن استثنائات اتفافی از قاعده، تصدیق می‌شود. وی معتقد است که «دمکراسیهای ناب» [ و همچنین الیگارشیها ] نه تنها تقریباً همواره از جنگ با یکدیگر اجتناب ورزیده‌اند بلکه آنها [ در آینده ] هم هرگز هم با یکدیگر نخواهند جنگید». ورت موضوع "صلح دمکراتیک" را از یک ادعای احتمال‌گرا (یعنی، جفتهای دمکراتیک تمایل کمتری به جنگ با یکدیگر دارند، و نیز هنجارها و ساختارهای دمکراتیک، احتمال به‌کارگیری زور علیه یکدیگر را کاهش می‌دهد)، به یک اصل محکم و سخت تغییر داده‌است. اصرار و تأکید او بر این نکته که صلح دمکراتیک "یا همه یا هیچ" است، در واقع تلاش و تبلیغ او جهت ارائه یک "قانون عمومی" برای تاریخ است.

سالینگن (برعکس ورت) کمترین طرفداری از این موضوع یعنی صلح دمکراتیک را به عمل می‌آورد. او معتقد است که دمکراسی از شرایط لازم برای صلح است ولی شرط کافی نیست. در هر مکانی که جفتهای دمکراتیک با یکدیگر در مناطق معینی روبه‌رو شده‌اند، آنها به همکاری کمتری از آنچه که مورد انتظار بود، پرداخته‌اند. از نظر سالینگن، نه دمکراسی بلکه ترجیحات آزادسازی اقتصادی، موجب همکاری وسیع منطقه‌ای می‌گردد. به نظر وی انبوهی از شواهد تجربی نشان می‌دهد که سازگاری و ناسازگاری نوع رژیم ارتباطی با فهم اینکه چرا و چه زمانی صلح منطقه‌ای به منصفه ظهور می‌رسد، ندارد.

برعکس ورت، مطالعات سالینگن نشان می‌دهد که تغییرات در نوع رژیم به تغییرات مشابه در سطح همکاری منطقه‌ای یا تعارض منطقه‌ای منجر نمی‌گردد. در حالی که ورت معتقد است سراسر تاریخ روابط دوستانه، تابعی از موفقیت یا عدم موفقیت در تأسیس حکومت جمهوری بوده (ص ۵۱) و اینکه از نظر او تصمیم برای اقدام به جنگ یا صلح ناشی از تغییرات رژیم بوده است (ص ۵۲).

برعکس ورت، یافته‌های سالینگن نشان می‌دهد که دولتها، دوستان و دشمنان منطقه‌ای خود را بر اساس نوع رژیم (آنچنانکه ورت می‌گوید) انتخاب نمی‌کنند و همچنین سمت‌گیریهای رهبران بسادگی از ساختارهای رژیم استنتاج نمی‌شود. او می‌گوید که نگرش مردم‌سالاری می‌تواند باعث افزایش مشروعیت آزادی‌خواهان و آزادسازی اقتصادی گردد و الگوهای ائتلافات بین‌الملل‌گرا را تقویت کند (صص ۱۱۲، ۱۵۷). ولی از نظر وی نوع رژیم صرفاً یک متغیر واسطه و در تعامل با دیگر عوامل مهم در ایجاد تمایلات جنگ‌طلبانه است. از نظر وی دمکراسی همواره موجب صلح نیست.

به علاوه، سالینگن معتقد است تنها زمانی می‌توان انتظار سطوح بالایی از همکاری را داشت که ائتلافات بین‌الملل‌گرا در سراسر یک منطقه گسترش یابد. زمانی که ائتلافات دولت‌گرا - ملت‌گرا - اقرارگرا رو در رو گردند، همگونی صلح را تسهیل نمی‌کند (صص ۷۸-۶۴ و ۸۷). در مقابل، ورت معتقد است که همگونی

منبع مهم صلح است. دولتهای دارای رژیم همونوع، تمایل به جنگیدن با همونوع خود را ندارند، به این سبب که آنها تقریباً هیچ چیزی [ هیچ بهانه‌ای ] برای جنگیدن ندارند. از نظر ورت، صلح الیگارشیک نیز به اندازه صلح دمکراتیک متداول است.

اوئن تقریباً در حد وسط موضع سالینگن و ورت قرار می‌گیرد. همچون ورت، اوئن معتقد است که ترجیحات سیاست خارجی دولتهای [ دمکراتیک، و نتایج جنگ و صلح، می‌تواند با روشها و شیوه‌های سیاستگذاران خارجی که نوع رژیم دولتهای دیگر را تدوین می‌کنند، ترسیم گردد: «مردم به طور قوی، در صورتی که سیستم حکومتی دولت خارجی موردترجیح آنها باشد، به طرفداری از دولت خارجی می‌پردازند.» (ص ۲۲). لیبرالها به دولتهای مشابه و همونوع خود منافع اعطا می‌نمایند، بنابراین تعارضهای بین این دولتها (دولتهای لیبرال) به جنگ منتهی نمی‌شود. مغایر با ورت، اوئن بر این موضوع که صلح لیبرال یک قانون جبری و حتمی نیست پافشاری می‌کند (ص ۹). او بیان می‌کند که صلح لیبرال - زمانی که لیبرالها تمامیت سرزمینی دولتهای لیبرال رقیب را تهدید می‌کنند - می‌تواند مورد مخاطره قرار گیرد.

اوئن در مطالعات موردی خود ده نمونه از بحرانهای دیپلماتیک بین ایالات متحده و دولتهای خارجی را استخراج می‌کند. اوئن آشکار می‌سازد که برخی از لیبرالهای مکزیک، لیبرالهای شیلیایی و جمهوری خواهان اسپانیا در سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۹۶ به جنگ با ایالات متحده، اگرچه آنها آن دولت را یک "جمهوری همونوع" می‌پنداشتند، شود. از نظر اوئن، بنابراین نوع و سازگاری، رژیمها همواره باعث حفظ صلح نمی‌شود، بویژه زمانی که تمامیت حکومتی مورد تهدید قرار گیرد و ترس و وحشت مستولی گردد (ص ۲۲۹). به علاوه، تئوری اوئن حاوی پیش‌بینی یک جهان لیبرال آرمانی نیست. در حالی که ورت کتاب خود را با این حکم که «جهانی از دمکراسیها، جهانی همراه با "صلح جهانی" خواهد بود»، خاتمه می‌دهد. (ص ۲۹۶)، اوئن مطالعه خود را با این ادعا به پایان می‌رساند که «لیبرالیسم یک راه‌حل نهایی نیست و صلح پایدار، مدل از کار افتاده است.» (ص ۲۳۵).

این کتابها در ویژگیهای دیگرشان و نیز در ارتباط موضوعی مشترکشان از بحث صلح دمکراتیک حاوی مشابهتهایی هستند. اول، هر سه محقق معتقدند که موضوعات سیاسی داخلی - نه سیاستهای خارجی و نه تعامل استراتژیک بین دولتها - را نمی‌توان بدون "گشوده شدن جعبه سیاه دولتها" فهمید. حتی سالینگن که نسبت به صلح دمکراتیک تردید دارد، به تحلیل سه سطحی کشیده نمی‌شود. کتاب او نشان می‌دهد که منتقدان بحث صلح دمکراتیک صرفاً نئورئالیستها نیستند. این منتقدان (نئورئالیستها) نوعاً معتقدند که توزیع قدرت، شاخص خوبی برای پیش‌بینی این احتمال است که تعارضهای بین‌المللی ممکن است به طور صلح‌آمیز حل و فصل شود. کتاب سالینگن دال بر این است که تئوری صلح دمکراتیک می‌تواند با فضای داخلی خود یعنی سطح داخلی تحلیل مورد چالش قرار گیرد. سالینگن معتقد است که تئوری صلح دمکراتیک رضایت‌بخش نیست؛ نه به علت تهدیدات بین‌المللی یا اهمیت اساسی قدرت بلکه به سبب اینکه این تئوری راهنمای غیرمطمئنی برای ریشه‌های داخلی خط‌مشی امنیت خارجی است.

دوم، کتابهای اوئن و ورت از دوره‌های قبل از جنگ سرد بحث می‌کنند. اخیراً، منتقدان مباحث صلح دمکراتیک معتقدند که این پدیده یک حالت مخصوص به خود و یگانه‌نگار دارد و می‌تواند، به علت وجود منافع مشترک در میان دموکراسیها، صرفاً دوره جنگ سرد مصداق داشته باشد. به طور بحث‌انگیز، هم اوئن و هم ورت اصرار می‌ورزند که صلح در میان دمکراسیها (از نظر ورت) و لیبرالها (از نظر اوئن) محدود به دوره‌های اخیر نیست. از نظر ورت، این پدیده تا قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخ امتداد می‌یابد. او می‌گوید: ارتباط بین دمکراسی و صلح دائمی امر جدیدی نیست و از نظر اوئن قدمت آن به زمانی می‌رسد که مردم، خود نهادهای دولشان را به صورت لیبرال مشخص و تعریف کرد.

سوم، هر سه کتاب از دوگانه‌های تئوری صلح دمکراتیک و نه از تک‌گونه آن صحبت می‌کنند. علی‌رغم حمایت‌های اخیر از پدیده تک‌گونه یا ذره‌ای صلح دمکراتیک (مثلاً این گزاره که دمکراسی بیشتر صلح‌آمیز و همکارانه عمل می‌کند، بدون توجه به نوع رژیم دولت مقابل)، نه ورت و نه اوئن به این نتیجه نمی‌رسند. سالینگن، انتقاد خود را به متغیر دوگانه‌ای صلح دمکراتیک و به تئوریهایی که به تشریح این حکم تجربی می‌پردازند، متوجه می‌سازد.

چهارم، این نویسندگان، دمکراسی و لیبرالیسم را به مثابه مفاهیم زمینه‌ای تاریخی در نظر می‌گیرند. به جای تعریف واقعی دمکراسی، هم اوئن و هم ورت ترجیح می‌دهند که بر این موضوع متمرکز شوند که تصمیم‌گیرندگان، چگونه رژیم خود و نیز رژیم دولتهای خارجی را در یک زمان خاص طبقه‌بندی کرده‌اند و چه تلقی‌ای از آنها داشته‌اند (اوئن، صص ۱۵-۱۲ و ورت، صص ۱۷، ۲۰، ۱۳۲ و ۱۳۷). اوئن و ورت هر دو از مفاهیم دمکراسی و لیبرالیسم به گونه‌ای صحبت می‌نمایند که دارای معانی مختلف در طول سده‌ها و فرهنگهای گوناگون هستند. از نظر هر دو مؤلف آنچه حائز اهمیت است، درک و پنداشت از این مفاهیم در طول زمانها و فرهنگهای گوناگون است و نه تعریف دلخواه پژوهشگر از این مفاهیم. [ از این رو ] با ردّ این بینش که مفاهیمی همچون دمکراسی و لیبرالیسم در طول زمان و مکان بار معانی ثابت و هم ارزی دارند، اوئن و ورت به مورخان بین‌المللی [ نزدیکتر می‌شوند که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل را به دلیل انکار تغییر مفاهیمی همچون "دمکراسی"، "موازنه" و "بازدارندگی" در طول زمان مورد انتقاد قرار می‌دهند.

بالاخره، مطالعات موردی هر سه نویسنده، برخلاف بسیاری از آثار اخیر که هم از فرضیه صلح دمکراتیک حمایت کرده و هم آن را مورد چالش قرار می‌دهند، کیفی هستند، و از روش اختلاف و توافق، برهان خلف، روش سنخیت و پیگیری فرآیند استفاده می‌کنند. طرفداران صلح دمکراتیک، بویژه به تحلیل‌های کیفی به دیده شک می‌نگرند. نظریه‌پردازان کمی صلح دمکراتیک با این امر که تعبیر و تفاسیر تاریخی مشروح از پیامدهای مصادیق ویژه بتواند با تئوری عمومی مرتبط باشد، مخالف هستند. آنها (نظریه‌پردازان کمی صلح دمکراتیک) نسبت به این امر که رهیافت مطالعه موردی می‌تواند به تشریح مصادیق پدیده صلح دمکراتیک کمک کند نظر مساعدی دارند، ولی با این حال آنها مصرند که مطالعات موردی را نمی‌توان در ارزیابی این موضوع مورد استفاده قرار داد

که تنها تمایلات و الگوهای احتمالی رفتار بین دولتها را در یک دوره زمانی بلندمدت - و نه سیاستهای خارجی فردی - تشریح نماید، مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال دیوید روسو و همفکرانش معتقدند ضمن اینکه استفاده از مطالعات موردی گام مهمی در تلاش به فهم کامل ریشه‌های صلح دمکراتیک است، اما ارزیابی تعداد بسیار محدودی از مصادیق نمی‌تواند به طور قاطع بحث احتمال‌گرایی را رد نماید. این کتابهای مرور شده در اینجا از این حیث دارای ویژگی مشابهی نیستند. مطالعات موردی در ایجاد و همچنین آزمایش تئوریهای صلح دمکراتیک مورد استفاده قرار گرفته است.

#### تئوری و سند

بسیاری از جنبه‌های این سه کتاب به طور وسیعی بازتاب هم شیوه‌های مطلوب و هم شیوه‌های نامطلوبی هستند که محققان روابط بین‌الملل تئوری و سند را مورد استفاده قرار داده و کنار یکدیگر می‌گذارند. کتاب "جنگ هرگز" شاید خوش‌برخورده‌ترین اثر پیرامون صلح دمکراتیک باشد. نثر دلکش و جالب ورت و توانایی فوالباده او در آمیختن داستان با تئوری، این کتاب را یک کتاب مهم و مرجع می‌سازد. حجم این کتاب پژوهش تجربی مناسبی از این قضیه که جمهوریها وارد جنگ با هم‌نوعان خودشان نمی‌شوند، ارائه می‌دهد. ورت یک فصل از کتاب خود را بر پایداری و صلح‌آمیزی اتحاد جمهوریها اختصاص می‌دهد (صص ۲۶۹-۲۴۴)، اما هدف اصلی او نشان دادن این است که چگونه تفسیر هنجاری و فرهنگی او از صلح دمکراتیک - دمکراتیک و الیگارشیک - الیگارشیک مقدم بر دیگر رهیافتهای صلح دمکراتیک مثل رهیافت "انتخاب عقلانی نهادگرایی" است (صص ۴۴-۴۳).

بحث ورت از اتحادیه‌های دمکراتیک سازگار با تلاشهای اخیر در جهت بسط و گسترش موضوع صلح دمکراتیک، با پوشش میزان وسیعی از اثبات و تجربه (مثل بلندمدتی و دامنه‌دار بودن اتحادیه‌ها، پیروزی در جنگها و حل و فصل مشاجرات و مناقشات در یک جنگ تمام عیار)، است. این‌گونه بسط دادن فهرست متغیرهای جدید وابسته در ارتباط با موضوع صلح دمکراتیک ممکن است گواهی بر مسیر این جریان در مفهوم لاکاتوسی آن بوده باشد. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که برخی از محققان سعی در پیش‌بینی و اثبات حقایق جدید به طور ابتکاری نموده باشند؛ مثل اقامه متغیرهای "خارج از نمونه" که در جهت حمایت از موضوع صلح دمکراتیک انجام شده ولی آن در بنای ذاتی و درونی تئوری مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. ورت خود را مقید به کشف حقایق جدید نمی‌کند، در عوض او بخش بزرگی از کتابش را به طرح‌ریزی تئوری خویش از صلح دمکراتیک - دمکراتیک و الیگارشیک - الیگارشیک اختصاص می‌دهد. از نظر وی، رهبران جمهوریها به پذیرش عقاید و رویه‌های مباحث عمومی، مدارا و تساهل در اختلاف عقاید سیاسی و تطبیق دایمی و استفاده آنها از شهروندان و مشارکت دادن آنها در قلمرو مباحث و مجادلات تمایل دارند و این امر به یک نتیجه غیرخوشونت‌بار و راه‌حلی رضایت‌بخش منجر می‌گردد (صص ۱۶-۱۵، ۹۱-۹۰، ۱۰۵-۱۰۴، ۲۶۹-۲۶۷ و ۲۹۵-۲۹۳).



طرفداران صلح دمکراتیک ممکن است اصرار ورت بر پُربهادادن به بحث فرهنگی را آنچنان که باید قبول نمایند. این ادعا از بیراهه پژوهش جاری در مورد صلح دمکراتیک به جریان افتاده و در نهایت به سوی "انتخاب عقلانی" سو می‌یابد. بسیاری از مدافعان صلح دمکراتیک، امروزه اظهار می‌کنند که این یافته (رویکرد فرهنگی) از الزامات هنجاری راجع به اینکه چطور تعارضهای سیاسی بایستی حل و فصل شوند، ناشی نمی‌شود. در عوض آن می‌تواند یا از طریق هدف اصلی رهبران انتخابی در راستای باقی ماندن بر مسند قدرت و تأثیر منفی شکست در یک جنگ بر چشم‌اندازهای انتخاب مجدد آنها تشریح شده و یا از طریق اینکه چطور بسیاری از نهادهای دمکراتیک شفاف که با وتوی مضاعف بر صلاح‌دید مجریه تأثیر می‌گذارند، باعث می‌شود که رهبران دمکراتیک به شرایط سیاست خارجی سخت تن در دهند.

مسلماً، کتاب ورت اقدام به اقامه موارد تاریخی در تأیید تئوری هنجاری صلح دمکراتیک می‌نماید. این کتاب مصادیقی از یونان باستان، سوئیس قرن ۱۴، ایتالیای دوره رنسانس، روابط خارجی ایالات متحده در طی قرون ۱۹ و ۲۰ و مواردی از این قبیل را دربرمی‌گیرد. او معتقد است که مطالعات موردی کتابش تعارضهایی را بین شبه دمکراسیهایی که به جنگ نزدیک شده‌اند، به معرض آزمون گذاشته و نیز اینکه به قول وی حتی این رویدادهای تاریخی جزئی نیز معنادار هستند. به طور کنایه‌آمیز، شکاکان صلح دمکراتیک بخاطر استفاده از این استراتژی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال ارزیابی لاین از مصادیق حاشیه‌ای که رژیمهای شبه‌دمکراتیک را دربر می‌گیرد به دلیل تمرکز آن بر دمکراسیهای ماقبل مدرن مورد انتقاد قرار گرفته‌است.

دیباچه کتاب مدعی است که مرز بین تاریخ و علوم سیاسی را مورد تهاجم قرار داده و هم اینکه از روایت تاریخی به مثابه متد این کتاب استفاده به عمل می‌آورد. ورت بعداً اظهار می‌دارد که مطالعه او نخستین حمله به موضوع صلح دمکراتیک، به طور جامع از جایگاه تاریخی است (ص ۱۶). به طور قطع مثل دیگر مورخان بین‌المللی، ورت روی رویدادهای [سیاسی بزرگ، زمامداران و تعامل حکومت، متمرکز می‌گردد. "جنگ هرگز" کلاً راجع به سیاستها، دولت و جنگ بوده و ضمن اینکه مرجعی برای مورخان بین‌المللی خواهد بود، همانندی کمی با آثار مورخان نظامی و دیپلماتیک سنت‌گرا دارد.

در حقیقت مورخان بین‌المللی ممکن است به کتاب "جنگ هرگز"، در همان شیوه‌ای که آنها ممکن است به متون علوم سیاسی بخاطر استفاده از تاریخ برای ایجاد و آزمایش تئوریهای عمومی ایراد بگیرند، خرده گیرند. نخست، احتمالاً مورخان سنت‌گرا با تلاش ورت در تشریح رویدادها و فرآیندهای پیچیده تاریخی - همچون جنگ و صلح - باجمع کردن آنها تحت قانون فراگیر تاریخ موافق نباشند. هیچ یک از این مورخان احتمالاً تأکید ورت را مبنی بر اینکه مصادیق مورد مطالعه قیاسی هستند را تأیید نخواهند کرد، در صورتی که تئوری ورت ممکن است درخور مصادیق و دوره‌های زمانی ویژه‌ای باشد، مورخان بین‌المللی ممکن است با قیاسهای ورت در بلندمدت محتاطانه برخورد نمایند.

دوم، بعید است که آنها تمایل او را به بحث از مصادیق، به صورت جدا و منفصل از تاریخ تکاملی بین‌المللی را بپذیرند. مورخان نظامی و دیپلماتیک تمایل به فرض امکان کشف قانونمندیهای مستقل از توالی، دوره زمانی یا مکانی را جایز نمی‌دانند. آنها احتمالاً آن را عجیب و کنجکاوانه در خواهند یافت که ورت در فضای کمتر از ۲۰ صفحه از بحث جنگ داخلی آمریکا به ارزیابی یونان باستان و از آنجا به تحلیل جنگ بوئر و سپس به جنگ شوروی و چک در سال ۱۹۶۸ حرکت می‌نماید.

سوم، مورخان بین‌المللی ممکن است از اینکه ورت فقط تعداد کمی از رویدادهای تاریخی را خوب تشریح نموده و از موارد بسیاری به صورت گذرا رد می‌شود، ناراحت شوند: زیرا تاریخ دارای مصادیق زیادی است، بنابراین شخص می‌تواند معمولاً چندین تعبیر موجه نما برای یک مصداق گزینشی ارائه نماید. به طور منطقی، به هر حال، یک تفسیر ساده و تنها که همه مصادیق را تحت پوشش خود قرار دهد، قابل ترجیح است. مورخان بین‌المللی تفسیر کامل از "مصادیق انفرادی" را نسبت به ارائه "تئوری بزرگ" - که شاخصهای اساسی مصادیق فراوانی را تنها با کمی از فاکتورهای علی توضیح می‌دهند - مرجح می‌شمرند.

بالاخره، مورخان بین‌المللی با ورت موافق نخواهند بود که فقط یک عامل - فرهنگ سیاسی - علت عمده همکاری و تعارض بین‌المللی است. اگرچه ورت گاهی اذعان می‌کند که جنگ و صلح دارای علل متعددی است (صص ۳۲، ۹۸، ۱۱۴، ۱۵۳ و ۱۸۵)، ولی مصادیق مورد مطالعه او این عقیده را ترویج می‌دهد که سازگاری و ناسازگاری الگوی رژیم، عنصر قطعی صرف در تشریح این پیامدها است. مورخان بین‌المللی احتمالاً برخوردهای فرهنگی را صرفاً به صورت متعامل با بسیاری از عوامل دیگر در نظر می‌گیرند. در حقیقت برخوردهای فرهنگی از نظر این مورخان نه به صورت علل بلکه به صورت شرایط روا دارنده در نظر گرفته می‌شود. استفاده از قوه قهریه - زمانی که دولتها از ترتیبات داخلی یکدیگر واهمه داشته باشند - ممکن است یک بدیل خط‌مشی خارجی فرض شود، اما ریشه تعارضها در وهله نخست کمتر به فرهنگهای سیاسی ناسازگار مربوط می‌گردد.

مسئله دیگر مربوط است به شیوه‌هایی که ورت برای حمایت از تئوری خود، سند می‌آورد. کتاب او تلاش مؤثری است برای حمایت از قضیه علمی خویش - دمکراسیها به جنگ بر علیه یکدیگر مبادرت نمی‌کنند. در کتاب "جنگ هرگز" حل و رفع خلاف قاعده به سطحی از شکل هنر ارتقا می‌یابد. ورت ادعا می‌کند که همه مصادیق اظهار شده راجع به دمکراسیهایی که با یکدیگر جنگ کرده‌اند به طور واقعی به هیچ‌وجه خلاف قاعده نیستند، به این خاطر که در این موارد حداقل یکی از این دولتهای درگیر در جنگ به طور کامل دمکراتیک نبوده و یا خود تعارض به طور واقعی یک جنگ نبوده‌است، و یا رهبران دمکراتیک در آن حال دولت دیگری را به صورت شریک و رفیق دمکرات تشخیص نداده‌اند. اصرار او مبنی بر اینکه مطلقاً هیچ نوع خلاف قاعده در این قضیه که دمکراسیها به جنگ با یکدیگر نمی‌پردازند، وجود ندارد باعث می‌شود که او نتواند هر مصداقی را یک به یک رمزگذاری نموده و بنابراین باعث تزلزل تئوری او می‌شود.

با این وجود اندکی از نمونه‌های اثباتی وی، اجباری به نظر می‌رسد. تهاجم فرانسه به روهر در سال ۱۹۲۳ را در نظر بگیرید. مطابق با نظر ورت، این بحران بین فرانسه و آلمان به این خاطر به صورت صلح‌آمیز حل نشد که آلمان به طور واقعی در آن زمان الیگارشی بود و فرانسه، آلمان را به مثابه یک دولت اقتدارگرا پنداشت (صص ۱۷۱-۱۶۴). خواننده چنین احساس می‌کند که اگر فرضاً فرانسه به روهر هجوم نمی‌برد، ورت [ برای توجیه آن ] به همین سادگی به قانون اساسی وایمار، حکومت پارلمانی آلمان، و رضایت کلی از تشریح اینکه چرا صلح غالب شد، متوسل می‌گشت.

مصادیق دیگر در کتاب جنگ هرگز مورد تردید است. در موقعیتهای مختلف، به عنوان مثال، ورت بیان می‌کند که حتی زمانی که دمکراسیها در اتحادیه‌های خصومت‌آمیز شاخ به شاخ شده‌اند و حتی زمانی که نیروهای نظامی آنها با یکدیگر جنگیدند، یک اکراه و بی‌میلی به جنگ وجود داشته است (صص ۵۰ و ۵۳). ورت در صفحات ۲۵-۲۶ اصرار می‌ورزد که اگر چه آتنی‌ها و اسپارتنی‌های دمکراتیک بارها با یکدیگر جنگیده‌اند، ولی در حقیقت آنها "از روی احتیاط" و با "عزم" کمی با یکدیگر جنگیده‌اند: «در هفت سال مواجهه بین نیروهای نظامی و ناوگانهای آنها، تعداد تلفات کمتر از صد نفر بود... قابل ملاحظه است که چطور این رژیمهای دمکراتیک حتی پس از بسیج نیروهای نظامی مقتدر و قوی بر علیه یکدیگر به طور واقعی از خونریزی بیشتر اجتناب نموده‌اند». به هر حال، مدافعان صلح دمکراتیک ذکر می‌نمایند که شمارش تعداد تلفات نبرد یک "آسودگی آماری" است که نباید به تعیین خلاف قاعده‌ها استناد شود.

بالاخره ورت تمایل به جستجوی اسنادی که فرضیه او را تأیید می‌نمایند دارد، مذاکرات و تعاملات بین‌المللی‌ای را که مؤید فرضیه او هستند به طور مفصل تشریح نموده، ولی رویدادهایی که فرضیه او را تأیید نمی‌نمایند با جزئیات کم شرح می‌دهد (به عنوان مثال، ورت از روی بیش از ۴۰ مورد رویارویی بین دولتهای جمهوری ممنوع در یک ضمیمه ۲۱ صفحه‌ای رد می‌شود). به طور قطع بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌المللی مرتکب منبع‌تراشی می‌گردند - غارت منابع تاریخی و گزینش آنها برای حمایت از فرضیه‌های خاص. اما منبع‌تراشی ورت با کینه‌جویی همراه است: ورت در ذکر کردن هر حقیقت فراموش می‌کند که ممکن است آن حقیقت مؤید تئوریهای جایگزین دیگر بوده باشد. همچنانکه استیفان ام. والت می‌گوید: «بحث ورت از منابع تاریخی به سختی بی‌طرفانه است».

به عنوان مثال، در ارزیابی از روابط انگلیس - آمریکا متعاقب جنگ ۱۸۱۲، ورت بیان می‌کند که پنداشتهای آنها از همگونی و خویشاوندی نوع رژیم هر آنچه که لازم است راجع به اینکه چرا ایالات متحده و بریتانیا از جنگ بر سر قلمرو ارگون احتراز کردند، را توضیح می‌دهد (ص ۲۱۳): «احتمالاً بهترین شیوه برای طبقه‌بندی بحران ارگون، قلمداد کردن آن به صورت مواجهه‌ای بین رهبرانی که دارای گرایش الیگارشیک بودند است. در هر دو کشور، برخی از مردم تفکر جنگ را رد نمودند، به این خاطر که آنها این همگونی و خویشاوندی سیاسی را احساس نمودند». احتمالاً ورت هیچ منطقی ارائه نمی‌دهد که براساس آن به این بحث او، بیشتر از

ملاحظات دیگری که تلقیات نوع رژیم و ایدئولوژی را بی‌ربط می‌دانند، معتقد باشیم. در حقیقت، ورت مبادرت به تشریح یک بخش از روابط انگلیس و آمریکا می‌نماید، آن هم فقط یک بخش کوچکی از آن را.

در کتاب "صلح لیبرال، جنگ لیبرال"، اوئن با تفسیر ورت رودرو قرار می‌گیرد. بیشتر از مبارزه‌طلبی تفسیر فرهنگی - هنجاری (تفسیر ورت) در مقابل تفسیر نهادی - ساختاری، اوئن معتقد است که هر دوی این تفاسیر به موازات هم عمل نموده و لازم هستند (صص ۱۰، ۵۷-۵۶). اهمیت ایده‌های لیبرال این است که نهادهای لیبرال برای به تحقق رساندن این ایده‌ها دست به کار می‌شوند. همچنین، اوئن (صص ۱۴-۱۳) یک رهیافت بی‌طرفانه‌تری را همراه با سند ارائه می‌دهد. اوئن بیان می‌کند که مهمترین خلاف قاعده‌های بالقوه می‌تواند به کنار گذاشته شود، هم اینکه ما بخواهیم اهمیت پنداشتها را تشخیص داده و از تعاریف مطلق و دلخواهانه لیبرالیسم و دموکراسی بپرهیزیم. بنابراین آنچه که نمونه‌هایی از جنگ دموکراسیها با یکدیگر به نظر می‌رسد، ضدنمونه‌های ناب نیست؛ تقریباً در همه این بحرانها (بحرانهای بین دموکراسیها)، نخبگان لیبرال از یک طرف یا دو طرف درگیر، نظام سیاسی طرف دیگر را به مثابه لیبرال نپنداشته‌اند. همچنین اوئن به طور صریح مقتضیاتی را مطرح می‌کند که تحت آن اوضاع و مقتضیات صلح لیبرال نقض شده‌است. او کاملاً برخی از مصادیق تاریخی را از این حیث قبول می‌کند، بویژه مواردی که لیبرالها با فشارهای افراطی برای تمامیت ملی‌شان مواجه شده‌اند. این موارد، در واقع هشدار به آنهایی است که از "قانون" صلح لیبرال بحث می‌نمایند. (صص ۲۳۲-۲۳۱).

تئوری جاه‌طلبانه اوئن برای یک رشته وسیعی از رفتار سیاست خارجی گذشته آمریکا، اقامه دلیل می‌کند. او به طور متقاعدکننده نشان می‌دهد که انطباق قوی بین نهادهایی از دسته لیبرال - فدرالیستها، جمهوری‌خواهان، ویگها یا دموکراتها - از ایالات متحده طرفداری نموده‌اند، و تصور آن از دولتهای خارجی وجود دارد. او نکته متباین و مغایری برای این ادعا که ایالات متحده از آغاز، یک ملت با منافع ملی مشخصی بود، ارائه می‌دهد. در مقابل، او دوره آغازین آمریکا را به صورت یک دوره از جنگ پارتیزان و جدایی، رقابت و هم‌چشمی اولویتهای سیاست خارجی و یک اتحادیه مورد تهدید به طور مستمر ترسیم می‌کند.

اوئن، گاه نفوذ دیدگاه داخلی را بر تفکر سیاست خارجی بسیار زیاد به حساب می‌آورد. به عنوان مثال، این حقیقت که فدرالیستهای آمریکایی (آنهایی که از نهادهای داخلی فرانسه تفر داشتند) تحت فشار و اجبار جمهوری‌خواهان کنگره (آنهایی که یک نوع خویشاوندی و همگونی با رژیم فرانسه احساس می‌کردند) بودند، به طور کل توضیح نمی‌دهد که چرا از تعارض و جنگ بین ایالات متحده و فرانسه در طی دهه ۱۷۹۰ جلوگیری به عمل آمد. بیشتر از تمرکز بر اینکه چگونه همبستگی جمهوری‌خواهان مانع از یک جنگ تمام عیار (با فرانسه) شد، بهتر است که به این توجه داشته باشیم که چگونه رؤسای جمهوری سابق آمریکا سمت خودشان را تعریف می‌نمودند. آنها برای کنگره احترام زیادی قایل بودند و برخلاف رؤسای جمهور کنونی، مایل نبودند که قدرت زیادی برای خود مطالبه نمایند.

به طور مشخص، قوای مجریه سابق آمریکا، قانون اساسی را بدین صورت تفسیر می نمودند که آن فقط حق جنگ را به کنگره اعطا می نماید. اگر بخاطر این عقاید راجع به حوزه قدرت و اختیار جنگ ریاست جمهوری نبود، ممکن بود شبه جنگی (جنگ با انگلیس) بیش از یک برخورد دریایی صرف صورت بگیرد. مشابهتاً نگرانی و دغدغه های نخبگان انگلیسی و آمریکایی از حکومت یکدیگر، پویاییهایی که منجر به جنگ ۱۸۱۲ شد را به طور کامل توضیح نمی دهد. فدرالیستها از تعهدات معاهده انگلیس صرف نظر نموده و سؤاستفاده های آنها از روابط بازرگانی با ایالات متحده را نادیده گرفتند، نه تنها به این خاطر که آنها با مونارشی بریتانیا یکی و همگرا شدند، بلکه به این خاطر که آنها وفاداری به بریتانیا را برای تقویت اقتصادی و تأمین بقای ملی آمریکا ضروری دیدند. برعکس جفرسونی ها، به بریتانیا به مثابه دشمن نگرستند؛ نه صرفاً به خاطر عقاید سیاسی خود بلکه به این خاطر که مقررات و رویه های تجاری بریتانیا را برای بقای جمهوری جوان و تازه تأسیس خود (آمریکا) خصومت آمیز و مضر می پنداشتند. علی رغم گفته اوئن مبنی بر این که جمهوری خواهان جفرسونی در طول سالهای متمادی تمایل زیادی به جنگ با بریتانیا نشان می دادند، ولی آنها به جنگ با بریتانیا به صورت گزینه ای در آخرین مرتبه می نگرستند. جمهوری خواهان هم ممکن بود در صورتی به جنگ با بریتانیا تمایل نشان دهند که روابط تجاری و بازرگانی ایالات متحده فقط از این طریق بریتانیا را مجبور می کرد که به رویه های تجاری تبعیض آمیز خود خاتمه دهد.

همچنین در مطالعات موردی اوئن این حقیقت، برجسته است که لیبرالهای غیرآمریکایی، اغلب از نوع رژیم به مثابه معیاری برای در نظر گرفتن اینکه آیا دولتی دیگر آنها را تهدید می کند، استفاده نکرده اند (رفتار بریتانیا در طی جنگ داخلی آمریکا، یک استثنای قابل توجه است؛ نگاه کنید به صص ۱۹۷-۱۹۴). به عنوان مثال، لیبرالها در شیلی، اسپانیا و مکزیک گزینه های سیاست خارجی خود را بر مبنای ملاحظات سیاست واقعی انتخاب نموده اند. با تأیید خود اوئن، هویت امور سیاسی معیار چندان خوبی برای تشریح رفتار دولتها نیست. چرا خارج از بافت آمریکایی لغزش و انحراف از این تئوری زیاد است؟

این گفته نیز حقیقت دارد که برخلاف دوره های آغازین ایالتی، در بیشتر دوره های اخیر، ایالات متحده، خیلی کم، دولتها را بر اساس نهادهای سیاسی داخلی شان مورد قضاوت قرار داده است. در دوره جنگ سرد، نوع رژیم طرح مفیدی برای مشخص کردن ایستارهای آمریکا نسبت به دولتهای خارجی نبود. سیاستگذاران خارجی ایالات متحده، قضاوتشان نسبت به دولتهای خارجی بر این اساس نبود که آیا آنها بیشتر دموکراتیک هستند یا کمتر، بلکه بیشتر بر این اساس بود که آیا آنها پیوندهای نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی دارند یا نه و همچنین بر این اساس که آیا خط مشیهای اقتصادی آنها همسویی بیشتری با منافع اقتصادی آمریکا دارد یا کمتر.

اوئن کتاب خود را با بحث مختصری از مناسبات دوجانبه بین هند و پاکستان، ژاپن و کره جنوبی (با در نظر گرفتن تمرکز کتاب بر سیاستهای آمریکا و امنیت بین المللی، این بحث هم غیر ضروری بوده و هم انحراف از موضوع) خاتمه می دهد.

در کتاب "نظمهای منطقه‌ای در آغاز قرن"، سالینگن تفسیری جدید از تعارض و همکاری منطقه‌ای ارائه می‌دهد. او معتقد است که برای ائتلافات سیاسی، شایسته است که از آزادسازی اقتصاد داخلی برای دنبال نمودن همکاریهای منطقه‌ای طرفداری نمایند. به این خاطر که سیاستهای خارجی معتدل و میانه‌رو، منابع داخلی را آزاد گذاشته و بیشتر، ضامن حمایت بین‌المللی در شکل دسترسی به بازارهای جهانی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هستند. با وجود این، ائتلافات اقراری دولت‌گرا - ملت‌گرا انگیزه کمتری برای عملکرد مسالمت‌آمیز دارند به این خاطر که استراتژیهای منطقه‌ای همکاری‌جویانه، منابع حمایت داخلی‌شان را به تحلیل می‌برد.

بحث ائتلاف داخلی سالینگن، در نقطه مقابل رهیافتهای رقیب مثل تئوری صلح دمکراتیک، نواقح‌گرایی، تئوری نظامهای جهانی و نهادگرایی نئولیبرال قرار می‌گیرد. ولی علی‌رغم تشخیص تمایز بین رهیافت او و تفاسیر جایگزین دیگر، او خود بیان می‌کند که تئوریش تنها شیوه تشریح نظمهای منطقه‌ای نیست. برخلاف "جنگ هرگز"، کتاب سالینگن از نوع "من برنده‌ام، شما بازنده" نیست. تئوری خانم سالینگن به معنای کوبیدن و از رده خارج کردن تئوریهای دیگر نیست. به عنوان مثال، درحالی که بحث ائتلافی سالینگن بر شالوده [ رهیافت ] انتخاب عقلانی بنا می‌شود، این، باعث مخالفت او با رهیافت تکوین‌گرایی نمی‌شود. او معتقد است که بی‌نظمی مشخص‌کننده یک جهان تعارض‌آمیز نیست؛ بی‌نظمی آن چیزی است که ائتلافات آن را ایجاد می‌کند. حتی یک ائتلاف بین‌الملل‌گرا ممکن است مجبور به کنار گذاشتن استراتژیهای منطقه‌ای همکاری‌جویانه باشد. با تسامح مشابهی، سالینگن شرایطی را که ممکن است به تضعیف تئوری او منجر شود ذکر می‌نماید:

به طور مشخص، یک چالش قوی می‌تواند در قالب دسته‌ای قوی از ائتلافات بین‌الملل‌گرا که الگوی بالایی از تعامل رقابتی و نظامی‌گری را به نمایش می‌گذارند، رخ دهد. چالش قوی دیگر (به این تئوری) ممکن است از مشاهده یک الگوی همکاری‌جویانه پایدار، دامنه‌دار و شدید روابط منطقه‌ای بین ائتلافات دولت‌گرا - ملت‌گرا - اقراری رخ دهد. (ص ۸۹)

یکی از گفتارهای اساسی سالینگن ارائه یک سازوکار علی است که می‌تواند دلیل صلح میان دوگانه‌های دمکراتیک و غیردمکراتیک باشد. به اعتقاد او ائتلافات بین‌الملل‌گرا که از آزادسازی اقتصادی در داخل طرفداری می‌نمایند می‌توانند در غیردمکراسیها نیز به وجود آید؛ تایوان و کره جنوبی در این مقوله قرار می‌گیرند. در نتیجه اینکه از نظر وی، غیردمکراسیها (کشورهای غیردمکراتیک) لولوه‌ای غیرقابل اجتنابی نیستند که مفروضات [ تئوری ] "صلح دمکراتیک" آنها را به کنار می‌گذارد. به علاوه، کتاب شواهدی ارائه می‌دهد که ائتلافات دولت‌گرا - ملت‌گرا - اقراری که از کارسالی‌های و بوروکراسیهای معطوف به داخل طرفداری می‌نمایند، بیانگر این است که هیچ دولت، چه دمکراتیک و چه غیردمکراتیک، از افسانه‌پردازی از سوی کارسالیاران سیاسی مدل گوبلز ایمن نیستند.

از نظر سالینگن، همکاری منطقه‌ای ارتباط کمتری به نوع رژیم دارد تا به اینکه چه کسی در رژیم حکومت را در دست دارد. برخلاف ورت، سالینگن مطرح می‌کند که لزومی ندارد که انطباق نزدیکی بین رفتار

داخلی و خارجی بوده باشد - یعنی دولتهای بد همواره به طور بد در سطح وسیع عمل نمی‌کنند، بلکه برعکس رهبران غیردمکراتیک ممکن است در سطح گسترده به طور مسالمت‌آمیز عمل نمایند. به این خاطر که آنها ممکن است نگران رقبای داخلی خود بوده باشند، نیروی نظامی آنها از کارایی لازم برای اقدام به جنگ برخوردار نبوده باشد و بالاخره به این خاطر که ممکن است کمکهای اقتصادی بین‌المللی جهت سرکوب رقبای سیاسی داخلی‌شان اهمیت حیاتی داشته باشد. به وضوح، سازگاری و تطابق بین امور داخلی و بین‌المللی یک دولت، قانون آهنین تاریخ نیست که ورت بر آن پا می‌فشارد .

بالاخره سالینگن به تشریح اولویتهای سیاست خارجی و نتایج تعامل استراتژیک در بین دولتها در طول زمانها و مکانها همچون آمریکای لاتین، خاورمیانه و شبه جزیره کره می‌پردازد. برعکس ورت، سالینگن ادعا نمی‌کند که یک روش تاریخی را به کار می‌برد، بنابراین باید انتظار داشته باشیم که برخی از ابعاد مصادیق او ممکن است از شبکه تئوریک متغیر و پراکنده او خارج شوند. بویژه که سالینگن به تألیف و تلفیق تنوعات و تفاوتها در سراسر مناطق تمایل نشان می‌دهد. به عنوان مثال، تعارض و جنگ در خاورمیانه که سالینگن آن را به وجود ائتلافات قوی دولت‌گرا - ملت‌گرا نسبت می‌دهد ممکن است یک مورد استثنایی باشد و همچنین دارای مجموعه‌ای از دلایل مختلف نیز بوده باشد.

به عنوان مثال، بنجامین میلر معتقد است که تفاسیر سیاسی داخلی در شرح الگوی مناقشه و همکاری در خاورمیانه و یا اینکه چرا خاورمیانه بعد از سالهای ۱۹۴۵ بیشتر متمایل به جنگ بوده است، حرف زیادی برای گفتن ندارند. در عوض، میلر بر بی‌اعتباری مرزها، قدرتمندی ایدئولوژیهای تجدیدنظرطلب در منطقه و کم بودن دولتهای قوی تأکید می‌نماید. از طرف دیگر پژوهشهای مبتنی بر همکاری امنیت خاورمیانه، نظریه‌های نئورئالیستی، که بر فشارها و انگیزه‌های امنیت خارجی و تواناییهای نسبی نظامی تأکید می‌کنند، بیشتر، تعبیر رضایت‌مندانانه و موجه‌تری از همکاریهای اخیر در منطقه خاورمیانه ارائه می‌دهند تا تحلیل سالینگن. به عنوان مثال، شواهد نشان می‌دهد که پیشرفت در مذاکرات کنترل تسلیحات چندجانبه که قطعاً مرتبط به خاتمه یافتن جنگ سرد است، و پیروزی آمریکا در جنگ خلیج فارس که پرستیژ و قدرت دولتهای عرب میانه‌رو را تقویت نمود و ماهیت تهدیدات متصور جهان عرب را تغییر دارد، در همکاریهای اخیر در منطقه مؤثر بوده‌اند؛ «منطق امنیت به همکاریهای امنیتی چندجانبه منطقه‌ای تغییر یافته است». علاوه بر آن، رفتار دولتها در این منطقه بستگی به این دارد که آیا همکاری به جایگاه منطقه‌ای آن دولت کمک می‌بخشد یا به آن صدمه می‌زند و نیز آن به هویت‌های ملی نیز مرتبط است. به طور مشخص، سیاست خارجی مصر از نقطه نظر نگرانی آن دولت به از دست دادن جایگاه رهبری منطقه، خوب قابل توضیح است تا از نقطه نظر بحث ائتلافی (بحثی که سالینگن می‌کند).

نتیجه: سرسختی و تسامح

نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل اغلب به شواهد خلاف قاعده به دلیل اینکه ممکن است تئوری‌شان را با مشکل مواجه سازد، توجه نشان نمی‌دهند و در عوض تمایل دارند که تئوری‌هایشان را در مقابل اسناد و شواهدی

که ممکن است حاکی از عدم اثبات تئوری‌ها باشند، حمایت نمایند. علی‌رغم این رویه عمومی، بسیاری از محققان چنین سرسختی را روا نمی‌دانند. در واقع این زیرحوزه، دو احساسی قابل ملاحظه‌ای را در گشودن گره از خلاف قاعده‌ها آشکار نموده است. اکثراً، پژوهشگران روابط بین‌الملل مقرر داشته‌اند که «همواره به این امکان که ممکن است مسئله‌ای خلاف و ناسازگار با قضیه‌های آنها باشد، گشوده باقی بمانند»، و آنها (پژوهشگران) از اهمیت پی‌ریزی تئوریهای ابطال‌پذیر صحبت می‌کنند. مقاومت و پایدارگری سند که یک تئوری را به تحلیل می‌برد غالباً به مثابه فقر علوم از آن یاد می‌شود، مخصوصاً آن جایی که محققان از سند و مدرک برای پشتیبانی تئوری‌شان استفاده می‌نمایند، به راحتی با استفاده از پرکردن خلا تئوری با سند و یا به عکس با پرکردن خلا سند با تئوری و سپس رنگ‌آمیزی آن به طوری که آن وصله‌های ناجور را از نظر مخفی نماید، تئوری‌شان را از خلاف قاعده‌ها پاک می‌نمایند. تعصبات محققان آنها را رهنمون می‌سازد که مصادیقی را گزینش نمایند که تصدیق بخش تئوری‌شان بوده و نیز آن مصادیقی را که تئوری‌شان را تضعیف می‌کند، دور اندازند. نتیجه، حرکات تدافعی بی‌پایان برای حمایت از تئوری مورد مدافعه‌شان با سند مسئله‌آمیز است.

مطابق با این بینش، نظریه‌پردازان صلح دمکراتیک، غالباً به دلیل بی‌اعتنایی به ضدنمونه‌ها مورد انتقاد قرار گرفته و نیز بخاطر ناتوانی در مشخص ساختن شرایطی که ممکن است باعث شود که تئوریهای آنها غلط از آب در آید، مورد ایراد قرار گرفته‌اند. از نظر منتقدین، فقط تعداد کمی از پژوهشگران صلح دمکراتیک، اسنادی را در ردّ فرضیه‌های خود نشان می‌دهند. اگر سند حاکی از اثبات فرضیه‌شان باشد، آن فراگرفته می‌شود؛ و اگر آن حاکی از ابطال باشد، به دور انداخته می‌شود. با ملاحظه مجموع پژوهش انباشتی پیرامون صلح دمکراتیک به طور اعم و کتابهای مورد بررسی در این نوشتار به طور اخص، به نظر می‌رسد که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل تلاش زیادی برای نجات دادن و خلاص کردن تئوریهایشان انجام داده‌اند، زمانی که آن تئوریا در سازگاری با حقایق عاجز شده‌اند. به عنوان مثال، منتقدین، استثنائاتی از قاعده صلح دمکراتیک، مثل جنگ ۱۸۱۲، جنگ اسپانیا - آمریکا، جنگ جهانی اول و خاتمه روابط با متحدین در طی جنگ جهانی دوم ارائه می‌دهند. نوعاً واکنش هواداران صلح دمکراتیک این بوده است که با روشن ساختن تعاریف مفهومی تئوری و مکانیزمهای علی، این خلاف قاعده‌های آشکار فوالذکر را بپوشانند.

حمایت سرسختانه و لجوجانه از ادعاهای تئوریکی مشخص درمقابل حقایق تلخ و سخت - اگر آن سرسختی به پیش‌بینی‌های نو و سرانجام اثبات شده منتهی گردد - ضرورتاً نباید نشانه‌ای از پژوهش بد و نامطلوب باشد. ولی این سرسختی نباید باعث سخت‌گیری و عدم تسامح برای آنهایی بشود که با آن موافق نیستند. محققان این حقیقت را که زیر حوزه ما تبدیل به یک حوزه گلا دیاتور می‌شود تقبیح نموده‌اند؛ اما این کاملاً استعاره صحیحی نیست. ما بیشتر شبیه بوکسرها هستیم، [ امروز ] ضربات و لگدزنی‌های وحشیانه را تمرین می‌کنیم تا در فردای مبارزه زنده بمانیم. اگر چه این یک استعاره کمی مرگ‌آور، اما متأسفانه این چنین است. نمایش کوتاه‌بینی بدخلق و چموش توسط تعدادی از واردشدگان در بحث درستی و حقانیت پدیده صلح دمکراتیک ترسناک است.



شرکت‌کنندگان از هر دو طرف بحث (مخالفان و موافقان) ضروری است که اهمیت تأیید گفتمان مدنی و تسامح متقابل را خاطرنشان سازند. خوشبختانه، کتابهای بررسی شده در اینجا امکان و مزایای تفکر وسیع برای پیشبرد و تقویت این مباحثه را فراهم می‌نمایند.